

سوگند در تاریخ بیهقی

دکتر تقی امینی مفرد*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

زینب ترابی**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

چکیده

پهنه پهناور تاریخ ادبیات ایران، بزرگانی را در خود جای داده است که در آثار گران ارج خویش به تبیین مضامین و آیین‌های ارزنده‌ای پرداخته و از این رهگذر، در اعتلای فرهنگ انسان‌ساز جامعه بشری، سهمی بسزا داشته‌اند.

در میان ذرچ آیین‌های ارزنده، گوهر سوگند دارای جایگاهی ویژه است. این پدیده در قلمرو آثار ادب پارسی نیز نظرگیر است. از جمله آثاری که آیین سوگند در آن با بسامدی چشمگیر به کار رفته، تاریخ بیهقی است. نویسنده در این اثر، به مقوله‌هایی چون سوگند خوردن، سوگند دادن، سوگند خلفا و امیران، سوگندنامه‌نویسی، توقیع سوگندنامه‌ها و حضور گواهان در سوگندنامه‌نویسی پرداخته که در این پژوهش، به اختصار گزارشی از آن به دست داده شده است.

واژه‌های کلیدی: سوگند، سوگند خوردن، سوگند دادن، ور، تاریخ بیهقی.

*T_amin44@yahoo.com

**Torabi05@yahoo.com

مقدمه

در جوامع انسانی از دیرباز سوگند به‌عنوان آیینی مهم از بارزترین و پذیرفته‌ترین شیوه‌های ارزیابی و تشخیص گناهکار از بی‌گناه بوده است. در فرهنگ ایران باستان نیز هم‌چون بسیاری از اقوام و ملل، سوگندخوردن جایگاهی ویژه داشته و با آداب و آیینی خاص انجام می‌گرفته است. گرچه امروزه از چگونگی این آیین در گذشته‌های دور، اطلاع چندان دقیق و جامعی در دست نیست، اما بازتاب آن در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان کتاب‌های دینی، تا اندازه‌ای زوایای پنهان این آیین کهن را بر ما آشکار ساخته است.

آنچه از بررسی جنبه‌های گوناگون این رسم در آثار پیشینیان به دست می‌آید، بیانگر تغییراتی اساسی در انجام این مراسم است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از جنبه‌های تشریفاتی این رسم از میان رفته یا تغییراتی چشمگیر یافته است.

از میان آثار ارزشمند ادب فارسی، تاریخ بیهقی میراث ارزنده‌ای است که این قابلیت را داشته تا از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. به‌راستی این شایستگی را باید دستاورد صداقت، حقیقت‌جویی، باریک‌بینی و همت والای نگارنده توانای آن دانست؛ به‌گونه‌ای که «چشم و حواس و فهم او مانند عدسی حساس دوربینی قوی هرچه در اطراف وی می‌گذشته، در خود منعکس نموده و قلم او، آن را در کتابش ثبت و ضبط کرده است». (یوسفی، ۱۳۸۶: ۷)

یکی از جنبه‌های درخور تأمل در این اثر پرمایه، بررسی جایگاه سوگند به‌عنوان آیینی کهن است که بیهقی با قلم شیوا و نگاه تیزبین خود بدان پرداخته است و در این نوشتار مصادیقی از آن به دست داده خواهد شد.

«سوگند» و «ور» در لغت و اصطلاح

سوگند: در اوستا «ونتسوکنت» (گوگردمند)، دارای گوگرد (حاشیه برهان قاطع). اقرار و اعترافی که شخص از روی شرف و ناموس خود می‌کند و خدا، یا بزرگی را شاهد می‌گیرد (دهخدا). قسم (به خدا، رسول، امامان و بزرگان)، یمین، ج. سوگندها، سوگندان (معین).

ور: آزمایشی بوده است، در محاکم ایرانِ قدیم که از دو طرف دعوی به عمل می‌آورده‌اند تا راست‌گویی یکی معلوم شود و هرکسی موقّق می‌شد، او را محق می‌دانستند. (دهخدا)

در اوستا، یک بار کلمه سوکنت‌ونت یاد شده (وندیداد، فصل ۴، بند ۵۴)؛ در این بند آمده: کسی که به گناهی متهم است و آن را انکار می‌کند، باید آب سوکنت‌ونت و زرنیاونت که حق را از ناحق هویدا می‌سازد، بنوشد و در بند بعد آمده: اگر کسی با داشتن تقصیر خویش، آب سوکنت‌ونت و زرنیاونت بنوشد (یا به عبارت دیگر سوگند بخورد) سزایش هفتصد تازیانه است.

کلمه سوکنت‌ونت که صفت آب آمده، از دو جزء مرکب است: سوکنت به معنای گوگرد؛ پسوند «ونت» به معنای «مند» یا دارنده؛ پس کلمه مرکب به معنای گوگردمند و دارای گوگرد است. سوگند پارسی همان سوکنت‌ونت اوستایی است با حذف پسوند. به عقیده گلندر، چون گوگرد ملین سبک و اثرش مشکوک است، می‌توان تصور کرد که در روزگار پیشین در هنگام محاکمه، آن را با آب آمیخته به متهم می‌نوشانیدند و از دفع شدن آن از شکم یا ماندن آب در شکم، تقصیر و بی‌تقصیری وی را معلوم می‌کردند؛ بنابراین شکی نمی‌ماند که واژه سوگندِ فارسی یادگاری از آزمایش «ور» است.

در عهد ساسانیان نیز آب آمیخته با گوگرد و محلول زر یا گِرد طلا در هنگام داوری جزء مراسم باستانی و وجود چنین پیاله آب فقط برای حفظ صورت ظاهر بوده است. استعمال فعل «خوردن» با سوگند، خود یادآور مفهوم اساسی آن است. در عبارتی پهلوی، آمده: «مه‌په راست، مه‌په دروغ سوگند مخور». (معین، ۱۳۸۴: ۱۸۳)

«وره» در اوستا و «ور» در پهلوی از مصدر «ور» مشتق است که در اوستا و پارسی باستان به معنای بازشناختن و اعتقادداشتن و باورکردن است و کلمه «واور» پهلوی و «باور» پارسی، خود از همین ریشه اشتقاق یافته است. (همان: ۱۷۷) همچنین مراد از لفظ «باور» که به معنای «تصدیق» و «اذعان» است و از ریشه ور مشتق شده، آن است که مطالبی که گفته یا شنوده می‌شود مانند آن خواهد بود که درباره آن مطلب، «ور» به عمل آمده و سوگند خورده شده است. (بهار، ۱۳۲۱: ۲۱۰)

سوگند (ور) در ایران باستان

سوگند (ور) در ایران باستان عبارت بوده از آزمایش‌های گوناگونی که مدعی و مدعی‌علیه بدان وسایل می‌بایست حقیقت خود را به اثبات برسانند. چون در روزگار باستان، کشف حقیقت دشوار بود، ناچار به قوای فوق‌طبیعت متوسل می‌شدند و تمیز حق را از باطل می‌خواستند؛ یعنی در محاکمه‌های مبهم و پیچیده، چاره‌ای جز این ندیدند که دو طرف دعوا را بیازمایند و هرکس در آزمایش رستگار شود، او را محق بدانند. این عمل را در زبان‌های اروپایی *ordalie* می‌نامیدند و آن بر دو قسم بود: گرم و سرد (چنان‌که در ایران باستان هم، ور گرم و ور سرد معمول بوده است).

در ایران، آزمایش ور با حضور موبدان در آتشکده انجام می‌گرفت. در کتاب پهلوی دینکرد آمده: ور در داتستانی (محاکمه‌ای) که برای داتوبر (داور، قاضی) نهفته و پیچیده است، نماینده گناه و بی‌گناهی است و آن سی‌وسه آیین است. این سی‌وسه گونه ور که در ایران باستان معمول بوده، در هیچ کتابی توصیف نشده و در کتاب دینکرد هم با اینکه مکرر از آزمایش ور یاد شده، از کیفیت و طرز اجرای آن‌ها سخنی به میان نیامده است.

(معین، ۱۳۸۴: ۱۷۷)

سوگندنامه و طرز سوگند یاد کردن پیشینیان

در جزء نوشته‌های دینی زرتشتی دو سوگندنامه به زبان فارسی به ما رسیده که محققاً بقایایی است از نوشته‌های پهلوی روزگار ساسانیان. پیش از سوگند خوردن، میانجی باید بکوشد که کار به سوگند نکشد و به سوگنددهنده و سوگندخورنده پند و اندرز دهد و آنان را از نتایج زشت آن آگاه سازد و به سوگندخورنده بگوید: تو که سوگند می‌خوری، اگر به دروغ خوری، باید بدانی که از این جهان بیرون نشوی پیش از اینکه نشانه زشتی بر تو پدیدار شود. به سوگندخورنده باید یک شب وقت داد که درست به عواقب سوگند بیندیشد. متهم، پس از یادکردن سوگند، دعای معروف اشموهو بر زبان رانده، اندکی از آب ساده و پاره‌ای از نانی که در برابرش نهاده‌اند، می‌خورد. چنان‌که دیده می‌شود، این سوگندنامه که از روزگار پیشین به ما رسیده، تا اندازه‌ای طرز سوگند یاد کردن پیشینیان در دادگاه را برای ما روشن می‌کند. ناگفته پیداست که از برای دینداری دشوار بوده است که

به چنین سوگندِ سختی تن دردهد؛ به‌ویژه کسی که گناهِش بر خودش آشکار بود، به چنین سوگندی گستاخی نمی‌کرد. (پورداود، ۱۳۲۱: ۲۸۹-۲۹۲)

سوگندها و سوگندنامه‌های عهد غزنوی

جامعه تحت حکومت غزنویان، همان جامعه‌ای بود که قبل از آن‌ها سامانیان و طاهریان بر آن فرمان رانده بودند. بیشترین عناصر تشکیل‌دهنده این جامعه هم، ایرانی یا پرورده فرهنگ ایران بودند. زبانشان فارسی و آداب و رسومشان مرده‌ریگ آداب و رسوم باستانی ایرانی بود و مراسم، جشن‌ها و حتی خرافاتِ بازمانده از آن ایام را در حدی که با آیین جدیدشان مغایرت نداشت، همچون میراث نیاکان، عزیز و بی‌بدیل می‌انگاشتند.

(زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۴۲۳)

آیین سوگند که در دوره‌ای نسبتاً طولانی از تاریخ گذشته فرهنگ این سرزمین، دست‌خوش دگرگونی چندانی نشده بود «بر اثر گذشت زمان و تحولات و تطورات تاریخی و پیشرفت زبان و ادب فارسی، از صورت سادگی اولیه خود به‌در آمد و راه دگرگونی پیمود؛ به‌گونه‌ای که در آثار گویندگان و سخن‌سرایان عصر غزنوی، همچون سوگندهای شاهنامه، براساس شهامت، پایداری و مردانگی استوار بوده و در همه آثار این بزرگان، سوگندی که از عجز و بیچارگی مایه بگیرد، دیده نمی‌شود». (کیانی، ۱۳۷۱: ۳۲ و ۱۳۴)

سوگندنامه‌های عصر غزنوی نیز که اوراقی معتبر و رسمی بوده و طرفین قرارداد زیر عهد و سوگندشان را مهور به مهر یا امضا می‌کردند، هم‌چنان جایگاه خاص خود را در میان آداب و سنن بازمانده از اعصار پیشین حفظ کرده، از ضروریات رسم سوگند در قراردادهای مهمی که نیاز به ثبت و بایگانی داشت، محسوب می‌شدند.

غزنویان، هم‌چنان‌که بنای امپراتوری خود را بر مذهب استوار کرده بودند، سوگندنامه‌هایشان نیز بر طبق آداب و سنن اسلامی همان روزگار، حاوی سوگندهایی در چارچوب رعایت موازین شرعی بود و سوگندخورنده، موظف بود سوگند خود را در حضور شاهدان بر زبان جاری ساخته و تمامی تشریفات این رسم را بادقت به‌جا آورد.

سوگند در تاریخ بیهقی

سبک و شیوه سوگند در تاریخ بیهقی همانند سوگند در کتاب بلعمی در دوره سامانی است و با سوگند زبان شاعران متفاوت است. سوگند در اشعار گویندگان این دوره، نظیر دوره سامانی دارای ابهت و محکمی خاصی است و هیچ‌گاه ضعف و زبونی در آن راه ندارد. لیکن در این کتاب و سایر آثار مثنوی این عهد، سوگند لحن دیگری دارد. گذشته از این، اثرات نفوذ زبان و لغت عربی در تاریخ بیهقی و بعدها در دیگر متون ادب فارسی کاملاً مشهود است و قسم به حق خدای و به حق قرابت رسول و قسم به سبک عربی (لعمری، لعمریک و...) نمودار این تأثیر و تأثرهاست. (همان: ۱۳۹)

نکته دیگر آنکه از مجموع مصادیقی که در تاریخ بیهقی به عنوان ترکیبات فعلی با واژه سوگند به کار رفته است، بیشترین موارد کاربرد مربوط به دو ترکیب «سوگند خوردن» و «سوگند دادن» است که امروزه نیز واژه قسم با همین دو همکرد (قسم خوردن و قسم دادن) به کار می‌رود. به این اعتبار، می‌توان اکثر سوگندهای تاریخ بیهقی را به دو دسته «سوگند خوردن‌ها» و «سوگند دادن‌ها» تقسیم نمود.

در قلمرو پژوهش سوگند در تاریخ بیهقی، سوگند این گزارشگر حقیقت و شخصیت‌های اثر وی بازتابی چشمگیر دارد که در ادامه، بدان پرداخته شده است.

سوگند خوردن و سوگند دادن بیهقی

بیهقی مورّخی است با نگارشی ویژه که گزارش تاریخ روزگار خویش را به گونه‌ای برای آیندگان به تصویر کشیده که به خوبی توانسته «داد آن تاریخ را به تمامی بدهد». وی برای اثبات حقیقت گفته‌های خود در تاریخ ارزشمندش، گاه کلام خداوند را گواه گرفته: «بزرگ‌تر گواهی بر این چه می‌گویم کلام آفریدگار است». (بیهقی، ۱۳۸۷: ۱۵۱) گاه بر این امر تأکید می‌ورزد که «من این دادم که نبشتم و بر این گواهی دهم در قیامت». (همان: ۲۲) وی «تقویم سال‌هایی را که با خویشتن همراه دارد» گواه عدل خویش گرفته است. (همان: ۸۸۶)

بیهقی در سوگند خوردن‌های خود به تأثیر از زبان عربی از واژه‌هایی نظیر «والله»، «لعمری» و... بهره برده است: «ستنی از عدل میان ملوک نهاد و پس از مرگ وی، گروهی بر

آن رفتند. و لعمری این بزرگ بود؛ و لیکن ایزد، عزّ و جلّ، مدتِ ملوک طوایف به پایان آورده بود». (همان: ۱۵۱)

در مصادیق سوگند دادن دیگران از جانب بیهقی نیز آمده است:

«روز دیگر، امیر مرا بخواند و گفت: پوشیده نزد فرزندان برادرم، محمد، رو و ایشان را سوگندان گران بده که در خدمت راست باشند... برفتم تا باغ پیروزی، بدان خضرا که بودند... سوگندان را نسخت کردم و ایمان‌البیعه بود؛ یکان‌یکان آن را بر زبان راندند. خط‌های ایشان زیر آن بستدم و پس خلعت‌ها بیاوردند». (همان: ۹۹۲)

سوگند خلفا و امیران

سوگند از جمله آیین‌هایی بوده که همه اقشار جامعه بدان می‌پرداخته‌اند. از این روی، بارها در دوره فرمانروایی امرا و خلفا نیز دیده شده که برای ابراز وفاداری در عهد و پیمان، اثبات درستی گفتار، امان دادن به دیگران و... سوگند یاد می‌کرده‌اند. این رسم در دوره و دربار غزنویان نیز رواجی نظرگیر و تأثیراتی شگرف داشته است. از جمله این بازتاب، سوگندخواستن منوچهر قابوس از امیر مسعود در ماجرای روابط مسعود با منوچهر قابوس است: «میان امیر مسعود و منوچهر قابوس... پیوسته مکاتبت بود... و کار بدان جایگاه رسید که منوچهر از امیر مسعود عهدی و سوگندی خواست؛ چنان‌که رسم است که میان ملوک باشد». (همان: ۱۸۵)

سوگند خوردن امیر مسعود در ماجرای گرفتن غازی، از دیگر جلوه‌های این آیین در تاریخ بیهقی است:

سلطان، عبدوس را بخواند... امانی به خط خود نشست... و سوگند گران یاد کرد. عبدوس نزدیک غازی رفت... گفت «دل، مشغول مدار که در توان یافت؛ و امان و انگشتری، نزدیک وی فرستاد و پیغام بداد و سوگندان امیر یاد کرد.

(همان: ۲۷۹ و ۲۸۰)

سوگند خوردن معتصم و عهد کردن وی به سوگندان مغلظ در فرازی از حکایت افشین و بودلف، از مصادیق دیگر این تجلی است:

افشین دوش دست بر من بگرفته است و عهد کردم به سوگندان مغلظ که او را از دست افشین نستانم... او بر خشم و استخفاف گفت «...وی را امیرالمؤمنین به من داده است و دوش سوگند خورده که در باب وی سخن نگویید... به خدای، اگر هزار بار زمین را ببوسی، هیچ سود ندارد». معتصم گفت «به خدای عز و جلّ سوگند خوردم که افشین، جان از من نبرد که وی مسلمان نیست».

(همان: ۲۲۲-۲۲۵)

همچنین سوگند امیر نصر احمد در قصه نصر احمد در علاج خشم خود و در ادامه، ماجرای نسخه کردن سوگند و نوشتن سوگندنامه به خط وی: به مغلظ سوگند خورم که هرچه من در خشم فرمان دهم تا سه روز آن را امضا نکنند... و سوگند سخت گران نسخه کرد به خط خویش و بر زبان راند. (همان: ۱۶)

سوگند وزیران

از زیباترین نمونه‌های این آیین در میان وزیران، سوگند خواجه احمدحسن میمندی است. وی سوگند گران یاد کرده بود که مشاغل دولتی نپذیرد؛ اما با توجه به لیاقت، قابلیت و شایستگی احمدحسن، سلطان مسعود متعهد گردید در صورتی که میمندی، مسئولیت وزارت را بپذیرد، کفاره سوگندش را بپردازد:

نذر دارم و سوگند گران که نیز هیچ شغل نکنم؛ که به من رنج بسیار رسیده است. امیر گفت «ما سوگندان تو را کفارت فرماییم...» خواجه گفت «چون خداوند می فرماید و می گوید که سوگندان را کفارت کنم، من نیز تن در دادم». (همان: ۲۰۱)

سوگندخوردن خواجه احمد عبدالصمد که بعد از وفات خواجه احمدحسن میمندی بر مسند وزارت نشست، از دیگر مصادیق است:

خواجه گفت «آنچه بر من است، بکنم تا فردا روز که از این رفتن پیشیمان شود -والله که شود». (همان: ۶۷۱)

سوگندخوردن و سوگند دادن بزرگان دربار

بزرگان و اولیا و حشم دربار نیز مانند خلفا، امرا و وزرا به سوگند می پرداختند و در مشافهات، بیعت‌ها، عهدنامه‌ها و... سوگند یاد می کردند که به عهد و پیمان خود وفادار

باشند و در فرمان طاعتِ امرای خویش باقی بمانند. از جمله این موارد، سوگنددادن برادرانِ سلطان محمود و دیگر اولیا و حشم دربار است:

نخست برادران خویش را، نصر و یوسف، و پس خویشان و اولیا و حشم را سوگند دادند و عهد کردند که اگر او را قضای مرگ فرارسد، تختِ ملک، ما را باشد... پس آنکه او را سوگند داده بودند که در فرمان طاعت ما باشد، چون بر تخت مملکت نشستیم.

(همان: ۲۶۲)

پس از آنکه بوسهل زوزنی، امیر مسعود را متقاعد کرد که آلتونتاش باید از میان برود، امیر ملطّفه‌ای به خط خود برای امیر لشکر، ملنجوق، نوشت. بعد از ارسال نامه، مسعدی که به مضمون نامه پی برده بود، بی‌درنگ با معّمّا، ماجرا را برای کدخدای خوارزمشاه نوشت.

اما چون راه خوارزم به امر بوسهل تحت نظر بود، نامه مسعدی توقیف و خودش به دیوان فراخوانده شد. مسعدی، وکیل درگاه خوارزمشاه، گفت: مرا سوگندان استوار و مؤکد داده‌اند که مصلحت ایشان را زود باز نمایم. خواجه دانست که وی سوگندان گران خورده و چاره‌ای جز این نداشته است:

مسعدی را بخوانند به دیوان... او گفت «من وکیل در محتشمی‌ام و اجری و مشاهره و صلتِ گران دارم و بر آن سوگندان مغلظ داده‌اند که آنچه از مصلحت ایشان باشد، زود باز نمایم...» خواجه گفت «ناچار چون سوگندان مغلظه خورده، او را چاره نبوده است.»

(همان: ۴۵۷)

بعد از درگذشت خوارزمشاه، خواجه احمد، کدخدای وی، موضوع را با سرهنگان در میان نهاد و گفت «اگر شما به من تعهد دهید، من نیز بعد از رسیدن به آموی، پاداش خوبی به شما خواهم داد؛ اما اگر ناسازگاری کنید، کار از گونه‌ای دیگر خواهد شد و من برخورد دیگری با شما خواهم داشت.»

مہتران و مقدّمان، بعد از شنیدن سخنان وی، اظهار طاعت کردند و با سوگندان گران متعهد شدند؛ لیکن درمقابل، از خواجه عهد و سوگند خواستند که وی نیز همچون گذشته، آنان را گرامی بدارد. خواجه پذیرفت و سوگند یاد کرد:

«احمد، ایشان را به سوگندان گران بیست و برفتند... مقلّمان آمدند که قرار گرفت؛ از خواجه عمید عهدی می‌خواهند و سوگندی که ایشان را نیازارد. رفتند و باز آمدند و احمد سوگند بخورد». (همان: ۴۹۱)

از دیگر مصادیق اینکه، وقتی امیر مسعود تصمیم گرفت برخلاف میل وزیر، برای مدتی از خراسان دور باشد، با بونصر مشکان خلوت کرد و نظر وی را جویا شد. بونصر گفت «گر در کار خراسان و... خللی نیفتد، کاری بس نیکوست؛ اگر نه فکر دیگری باید کرد» و بیش از این چیزی نگفت؛ زیرا دیگران گزارش دروغ داده بودند که وی وکیل قوم باکالیجار است؛ سپس سوگند یاد کرد که هرگز این گونه نبوده و نیست «امیر مرا بخواند تنها... گفتم: در مجلس عالی صورت کرده‌اند که بنده وکیل آن قوم است. والله که نیستم و هرگز نبوده‌ام». (همان: ۶۷۰)

سوگندنامه در تاریخ بیهقی

معمولاً زمانی که سلطان شغلی مهم به یکی از رجال و بزرگان دربار واگذار می‌کرد، بعد از دادن منشور وی، سوگندنامه‌ای از او می‌گرفت. متن این سوگندنامه نیز چون دیگر نامه‌ها از سوی صاحب دیوان رسالت تهیه می‌شده و پس از اتمام تشریفات سوگند خوردن، به وسیله دوات‌دار در دوات‌خانه ضبط و بایگانی می‌شده است.

(رکنی‌یزدی، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

از مصادیقی که به زیبایی و با نقل جزئیات، جایگاه سوگندنامه را شرح داده، عهدنامه‌ای است که میان امیر مسعود و منوچهر قابوس نوشته شده است. بیهقی پیش از تشریح متن می‌گوید:

کار بدان جایگاه رسید که منوچهر از امیر مسعود عهدی و سوگندی خواست، چنان‌که رسم است که میان ملوک باشد. (بیهقی، ۱۳۸۷: ۱۸۵)

سپس به ماجرای نوشتن سوگندنامه به دست سلطان می‌پردازد:

امیر نسخه عهد و سوگندنامه که خود نبشته بود، به خط خود، به من انداخت... نبشته بود که «همی گوید مسعود که به خدای عزّ و جلّ» و آن سوگند که در عهدنامه نویسنده «که تا امیر جلیل... منوچهر بن قابوس با ما باشد» و شرایط را تا به پایان به تمامی آورده. چون

بر آن واقف گشتم، گفتم: ایمن چون توان بود بر منوچهر؟... گفت: بر چه جمله باید نیست؟... عهد نامه نبشتم پس بر این تشبیب و قاعده: همی گوید مسعود بن محمود که به ایزد و به زینهار ایزد و بدان خدای که نهان و آشکارای خلق داند که تا... منوچهر بن قابوس... فرمان بردار و خراج گزار خداوند سلطان معظم، ابوالقاسم محمود... باشد و شرایط آن عهد که او را بسته است و به سوگندان گران استوار کرده و بدان گواه گرفته، نگه دارد... من دوست او باشم... و نیابت، نیکو نگاه دارم وی را در مجلس عالی خداوند پدر... و اگر این سوگند را دروغ کنم و عهد بشکنم، از خدای عزّ و جلّ بیزارم... و از پیغامبران... این عهدنامه را بر این جمله پرداخت و به نزدیک منوچهر فرستاد. (همان: ۱۸۶-۱۸۸)

توقیع کردن سوگندنامه‌ها و خط‌نوشتن طرفین قرارداد

معمولاً با واگذار شدن منصب جدید به یکی از درباریان، وی شرایط شغل خویش را با نوشتن موضعه‌ای مطرح می‌کرد و در صورت توافق طرفین، سلطان پاسخ تمام شرایط ذکر شده را با خطّ خود می‌نوشت و پس از آن، با مهر یا امضا یا نوشتن اسم خود، بر این قرارداد صحنه می‌گذاشت:

چون وزارت به محتشمی دهند، آن وزیر موضعه‌ای نویسد و شرایط شغل خویش بنخواهد و آن را خداوند به خطّ خویش، جواب نویسد. پس از جواب، توقیع کند و به آخر آن ایزد، عزّ ذکره را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد؛ و سوگندنامه‌ای باشد با شرایطی تمام که وزیر آن را بر زبان راند و خطّ خویش زیر آن نویسد و گواه گیرد که به حکم آن کار کند. (همان: ۲۰۲)

توقیع سوگندنامه در ماجرای وزارت خواجه احمدحسن، نمونه بارز دیگری از این مورد است:

[خواجه] گفت «فرمان بردارم. تا نگرم و موضعه نویسم تا فردا بر رأی عالی عرضه کنند و آن را جواب‌ها باشد به خطّ خداوند سلطان و به توقیع مؤکد گردد. (همان: ۲۰۱)

نمونه دیگر اینکه، بیهقی برای سوگند دادن فرزندان امیر محمد، به امر سلطان مسعود نزد ایشان رفت و پس از نسخت کردن سوگندان پیمان و بیعت، ایشان یک‌به‌یک آن را بر زبان راندند و زیر آن امضا کردند:

سوگندان را نسخت کردم و ایمان البیعه بود. یکان یکان آن را بر زبان رانند و خط‌های ایشان زیر آن بستدم. (همان: ۹۹۲)

خط‌نوشتن احمد ینالتگین بر نسخت سوگندنامه‌ای که خواجه بزرگ و بونصر مشکان، برای خلعت‌پوشی احمد به سالاری هندوستان تهیه کرده بودند، از دیگر مصادیق است: این سه تن خالی بنشستند و منشور و مواضعه جواب‌ها نبشته و هر دو به توقیع مؤکد شده، با احمد ببرند و نسخت سوگندنامه پیش آوردند و وی سوگند بخورد چنان‌که رسم است و خط خود بر آن نبشت. (همان: ۴۱۸)

آراستن سوگندنامه‌ای که نصر احمد به خط خویش نسخت کرده بود، در قصه‌علاج نصر احمد در خشم خود، از دیگر نمونه‌هاست:

نصر یک هفته ایشان را می‌آزمود؛ چون یگانه یافت، راز خویش با ایشان بگفت و سوگند سخت‌گران نسخت کرد به خط خویش و بر زبان راند. (همان: ۱۶۱)

حضور گواهان در سوگندنامه‌نویسی

در واگذاری مسئولیت‌های مختلف، معمولاً چند معتمد دربار نیز به‌عنوان گواه در جلسه حضور داشتند و طرف قرارداد پس از بر زبان راندن سوگند و نوشتن آن به خط خود، معتمدان را گواه خویش می‌گرفت.

ماجرای خلعت‌پوشی خواجه احمدحسن میمندی از نمونه‌های جالب این مورد است. وی برای پوشیدن خلعت وزارت، بونصر و بوسهل را گواه خویش گرفت:

سهل و بونصر آن سوگندنامه پیش داشتند. خواجه آن را بر زبان راند؛ پس بر آن خط خویش نبشت و بونصر و بوسهل را گواه گرفت. (همان: ۲۰۳)

در مشافهه‌ای که سلطان مسعود به رسول خویش نوشت تا از قدرخان، پادشاه آل‌افراسیاب، پیمان عهد و دوستی بگیرد، تأکید شده که در صورت توافق، قاضی باید از قدرخان بخواهد تمامی شرط‌ها و سوگندهای قیدشده در عهدنامه را در حضور شاهدان بر زبان جاری سازد. تأکید بر به‌زبان آوردن شروط عهدنامه در حضور گواهان و به‌قول بیهقی «به مشهد حاضران»، از دیگر مصادیق درخور توجه است:

از خان در خواهد تا آن شرطها و سوگندان را که در عهدنامه نبشته آمده است، به تمامی بر زبان براند به مشهد حاضران... و پس از آن اعیان، شهادت و خطهای خود بدان نویسند».
(همان: ۲۶۰)

حضور اعیان و بزرگان در مراسم سوگندنامه نویسی هارون برای خوارزمشاهی، مصداق دیگری از ضرورت حضور گواهان در زمان نوشتن سوگندنامه هاست:
روز آدینه هارون به طارم آمد و بونصر سوگندنامه نبشته بود. عرض کرد و هارون بر زبان راند و اعیان و بزرگان گواه شدند. (همان: ۴۹۳)

نتیجه

رسم سوگند سه عنوان یکی از دیرینه ترین آیینها در همه ادوار و اقوام و ملل - برای تبدیل شدن به شکل امروزی، سالیان متمادی در کوره تاریخ، داغ پختگی دیده و با تغییراتی چشمگیر، هم چنان به عنوان یک سازوکار مطمئن، در اثبات ادعا یا رفع اتهام افراد، جایگاه ویژه خود را تا به امروز حفظ کرده و به عنوان باور در آثار گوناگون فرهنگی، مذهبی، ادبی و... تجلی یافته است.

از جمله آثاری که آیین سوگند در آن بازتابی نظرگیر دارد و از زوایای گوناگون بدان پرداخته شده است، تاریخ گران سنگ بیهقی است که زوایای گوناگون این رسم را در دوره غزنویان، به ویژه در عصر سلطان مسعود تا حد زیادی بر ما آشکار ساخته است. آنچه از خلال این اثر ارزشمند برداشت شد، آن است که در عصر سلطان مسعود نظیر ادوار قبل و بعد از آن، سوگند هم چنان به عنوان یک راهکار ارزنده سنتی و عقیدتی در قراردادهای معاهدات، پیمان نامه ها، سوگندنامه ها و... کاربردی وسیع داشته و سوگندهای تاریخ بیهقی از دین مایه ور است. سوگندهایی نظیر «به خدای عز و جل»، «به ایزد و به زینهار ایزد»، یا سوگندهایی که متأثر از زبان عربی با تعبیری چون «والله» و «لعمری» به کار رفته، همگی سوگندهایی استوار و مؤکد و به قول بیهقی سوگندهایی «مغظ» است که غالباً بزرگان و رجال درباری در مناصب جدید بر زبان می رانده اند.

امروزه نیز سوگند نه به عنوان یک رسم، بلکه به عنوان یک ضرورت و گاه یک عادت گرچه در عرصه حیات اجتماعی و زندگی روزمره مردم، ورد زبان‌ها شده، هم‌چنان سهم عمده خود را در جامعه حفظ کرده است.

فهرست منابع

الف- کتاب‌ها

۱. خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۸۷). تاریخ بیهقی. تهران: نشر مهتاب.
۲. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۳. رکنی‌یزدی، م. م. (۱۳۸۶). یادنامه بیهقی (دیوان رسالت و آیین دبیری از خلال تاریخ بیهقی)، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۷). روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی)، تهران: سخن.
۵. کیانی، ح. (۱۳۷۱). سوگند در زبان و ادب فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
۶. معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
۷. ———. (۱۳۸۴). مزدیسنا و ادب پارسی، تهران: دانشگاه تهران.
۸. یوسفی، غلام‌حسین. (۱۳۸۶). دیداری با اهل قلم. تهران: علمی.

ب- مقالات

۱. بهار، محمدتقی. (۱۳۲۱). «سوگند در ادبیات فارسی»، مجله مهر، شماره ۴، صص ۲۱۲ - ۲۰۹.
۲. پورداود، ابراهیم. (۱۳۲۱). «سوگند»، مجله مهر ایران. شماره ۵ و ۶، صص ۲۹۲ - ۲۸۱.

